

فرهنگ

اندیشه‌های

سیاسی

ترجمهٔ خشایار دیهیمی

برگرفته از فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها

ویراستار بخش سیاسی

سرویراستار

آیزیا برلین

فیلیپ پی. وینر



نشرنی

## فهرست مطالب

یادداشت مترجم .....	هفت
انقلاب (فلیکس گیلبرت) .....	۱
I. اندیشهٔ انقلاب در اوایل تاریخ مُدرن اروپا .....	۱
II. از انقلاب فرانسه تا نظریهٔ انقلاب مارکس .....	۱۰
III. اندیشهٔ انقلاب از مارکس تا لنین .....	۲۴
IV. از انقلاب روسیه تا زمان حاضر .....	۲۸
دموکراسی (استیون آر. گروبارد) .....	۳۹
استبداد (ملوین ریشر) .....	۸۲
قرارداد اجتماعی (مایکل لوین) .....	۱۳۰
رمانتیسم در تفکر سیاسی (ژاک دروز) .....	۱۶۳
ایدئولوژی (مصطفی رجایی) .....	۱۷۱
مفهوم بیگانگی نزد هگل و مارکس (دیوید مک للان) .....	۱۸۹
ارادهٔ عمومی (جو دیت ان. اشکلار) .....	۲۰۰
عدالت (موریس دی. فورکوش) .....	۲۱۸
قانون سالاری (دیوید فلمن) .....	۲۳۹
آنارشسیسم (آرتور لنینگ) .....	۲۵۸
ماکیاولیسم (ژاک دروز) .....	۲۷۴
I. ماکیاولی و شروع ماکیاولیسم .....	۲۷۴
II. ماکیاولیسم از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم .....	۲۷۷

۲۹۳	..... III. ماکیاولیسم در جهان مدرن
۳۰۱	..... لیبرالیسم (جان پلامناتز)
۳۰۱	..... مقدمه
۳۰۵	..... I. علل تاریخی
۳۱۷	..... II. اندیشه‌ها و استدلال‌ها درباره آزادی از دوران اصلاح دینی به بعد
۳۵۸	..... III. آزادی، برابری، و دولت
۳۷۴	..... توالتاریسم (کارل دیترایش براخر)
۳۷۴	..... I. تعاریف بحث‌برانگیز
۳۷۸	..... II. تکوین و تحول تاریخی - سیاسی
۳۸۲	..... III. امکان‌های به کارگیری و اعمال
۳۸۸	..... محافظه کاری (رودولف فیرهاوس)
۳۸۸	..... I. مقدمه
۳۹۰	..... II. محافظه کاری غیر ایدئولوژیک
۳۹۴	..... III. محافظه کاری در مقام اندیشه و ایدئولوژی سیاسی
۳۹۹	..... IV. انواع مختلف اندیشه محافظه کارانه
۴۱۰	..... اوتوپیا (راجر ال. امرسون)
۴۳۰	..... ایدئولوژی کمونیسم شوروی (باریس سووارین)
۴۴۴	..... سوسیالیسم از دوران باستان تا مارکس (سنفورد ای. لکاف)
۴۷۱	..... مارکسیسم (سیدنی هوک)
۵۱۱	..... تجدید نظر طلبی مارکسیستی از برنشتاین تا اشکال مدرن (آر. کی. کیندرسلی)
۵۳۶	..... ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی (جورج لیشتهایم)
۵۵۴	..... سوسیال دموکراسی در آلمان و تجدید نظر طلبی (جی. پی. نتل)
۵۵۵	..... I. بستر تاریخی تجدید نظر طلبی
۵۶۷	..... II. ساختار فکری تجدید نظر طلبی
۵۸۰	..... III. عمومیت یافتن تجدید نظر طلبی
۵۸۹	..... نمایه اعلام
۶۱۵	..... نمایه عنوان کتاب‌ها

## یادداشت مترجم

این کتاب ترجمه مدخل‌هایی است از فرهنگ تاریخچه اندیشه‌ها که انتشاراتی اسکریبنرز در سال ۱۹۷۴ در چهار جلد منتشر کرده است و ویراست جدید آن در سال ۲۰۰۵ به بازار آمده است. در وصف این کتاب گفته‌اند: «مهم‌ترین کتاب مرجعی که در نیمه دوم قرن بیستم منتشر شده است.»

البته واقع امر این است که کتاب در دوران جنگ سرد نوشته شده و به چاپ رسیده است. پس در مدخل‌های مربوط به سیاست و فلسفه سیاسی بر پاره‌ای مسائل تأکید خاصی شده که ناشی از فضای آن دوران بوده است. اما این مسئله به هیچ وجه از اعتبار و اهمیت کتاب نمی‌کاهد. نویسندگان مقالات همگی دانشورانی شناخته شده و متخصص بوده‌اند که طبیعتاً وجهه علمی خودشان را سودای سیاست روز نمی‌کرده‌اند. کافی است مثلاً دو مورد را، که در ایران هم شناخته شده‌اند، یادآوری کنیم: مقاله «لیبرالیسم» را جان پلامناتز نوشته است و مقاله «مارکسیسم» را سیدنی هوک.

کتاب اصلی حاوی مقاله‌هایی در همه زمینه‌هاست: از علم و هنر و تاریخ گرفته تا فلسفه و جامعه‌شناسی و سیاست. مقاله‌ها در کتاب اصلی بر اساس حروف الفبا تنظیم و مرتب شده‌اند، اما در ابتدای کتاب فهرست موضوعی هم آمده است. مقالاتی که در ترجمه حاضر آمده‌اند برگرفته از بخش سیاست و فلسفه سیاسی هستند، اما همه مقالات این بخش را در بر نمی‌گیرند. این مسئله دو دلیل دارد، نخست آن که مترجم به دلیل مشغله فراوان فرصت آن را نداشت تا در زمان مقتضی

همه آن مقالات را ترجمه کند و نخواست انتشار بخش ترجمه شده را موکول به اتمام ترجمه آن بخش باقیمانده کند و البته بر خود فرض می‌داند که این کار را به هر روی به اتمام برساند و کامل کند. و دلیل دیگر آگاهی از انتشار ویراست جدید کتاب بود، ویراستی که در آن مقاله‌ها همه از نو نوشته شده‌اند. پس ملاحظه آن ویراست جدید برای ادامه کار ضروری است و می‌تواند مفید افتد (البته من هنوز موفق به تهیه و ملاحظه این ویراست جدید نشده‌ام).

اما مزیت بزرگ همین مقاله‌هایی که ترجمه شده‌اند و عرضه می‌شوند، و مرور زمان هم تأثیری در این امتیاز آنها ندارد، این است که در این مقاله‌ها علاوه بر شرح و توضیح مفاهیم، تاریخچه پدید آمدن آنها و سیر تکوین و تحولشان هم مورد بحث قرار گرفته است و می‌تواند دیدی تاریخی به خواننده بدهد.

یک توضیح هم ضروری است. مقالات در کتاب حاضر به صورت الفبایی منظم نشده‌اند، بلکه به سه دسته کلی تقسیم شده‌اند: نخست مفاهیم کلی، سپس مفاهیم مرتبط با لیبرالیسم، و دست آخر مفاهیم مرتبط با سوسیالیسم و مارکسیسم. در ضمن، به دلیل تکرار اسامی اشخاص و عناوین کتاب‌ها در مقالات مختلف ترجیح داده‌ایم به جای آن‌که در هر مورد ضبط لاتینی این اسامی و عناوین را در پای هر صفحه بیاوریم، همه را یکجا و به ترتیب الفبا در دو نمایه کلی (نمایه اعلام و نمایه عناوین کتاب‌ها) با توضیحات و اطلاعات لازم در پایان کتاب بگنجانیم. در کار ویرایش و پیرایش کتاب، دوستانم، بهرام اسدیان، رضا دهقان، و سهند عبیدی زحمات بسیاری کشیده‌اند که جداً از ایشان سپاسگزارم.

مدیر نشر نی، دوست خوبم آقای جعفر همایی، صبوری بسیار نشان دادند و شاید اگر صبوری و بلندنظری ایشان نبود، انتشار این کتاب، که ترجمه و نشرش خود قصه‌ای دراز دارد، هرگز ممکن و میسر نمی‌شد.

خشایار دهبیمی

۸۵/۸/۱۷

# انقلاب

## فلیکس گیلبرت

واژه «انقلاب» (revolution) بر دو معنا دلالت دارد: تغییر بر اثر حرکت، و حرکتی که به نقطه آغازش باز می‌گردد. در مفهوم مُدرن انقلاب که در دوران انقلاب فرانسه ابداع شد معنای تغییری که توأم با حرکتی رو به جلو است غالب است. اما حتی در این انگاره هم رگه‌هایی از مفهوم پیشین که در آن جنبه چرخه‌ای و دَوْرانی این واژه غالب بود به چشم می‌آید. این امر پرداختن دقیق به سیر تحوُّلی این اندیشه در طول قرونِ میانِ رنسانس و انقلاب فرانسه را موجه می‌کند.

## I. اندیشه انقلاب در اوایل تاریخ مُدرن اروپا

revolutio واژه لاتینی کهنی است که بیانگر حرکت یک چیز از نقطه‌ای به نقطه دیگر است. این واژه اگرچه در نوشته‌های قدیس آوگوستینوس و دیگرانی به کار رفته است، واژه‌ای پُرکاربرد نبوده است.

نویسندگان سیاسی بزرگ جهان باستان از اصطلاح یا عبارتی استفاده نکرده‌اند که ربطی به انگاره ما از «انقلاب» داشته باشد؛ یقیناً آنها شورش علیه حاکمان («اپاناستاسیس»: هرودوت، توکودیدس)، تغییر قوانین اساسی («متابوله پولیتئیس»: افلاطون، ارسطو)، و مردم مشتاق چیزهای تازه («کوپیدوس روم نوواروم»: سیسرون) را دیده بودند و می‌شناختند، اما جهان را دائماً در حال حرکت

می‌دانستند، و فکر می‌کردند طول یک حاکمیت و کارآیی یا ناکارآمدی قوانین اساسی بستگی به صفات انسانی دارد و نه ترتیبات نهادی. تعداد ترتیبات نهادی اندک و محدود بود و همهٔ این ترتیبات می‌توانستند کامل و بی‌نقص باشند، اما ضعف‌های بشری انحطاط و تباهی آنها را تقریباً گریزناپذیر می‌کرد. انحطاط از پادشاهی به جباریت مشهورترین نمونهٔ چنین انحطاطی است. پولوبیوس گذر از یک شکل قانونی حکومت به شکل دیگر را چرخه‌ای («آناکولوسیسی») خواند، که گذری است از وضع طبیعی به پادشاهی، از پادشاهی به جباریت، از جباریت به آریستوکراسی، از آریستوکراسی به الیگارشی، از الیگارشی به دموکراسی، و از دموکراسی به آنارشی که در واقع نمایندهٔ بازگشت به وضع طبیعی است، و بدین ترتیب چرخه از نو آغاز می‌شود. این نظریهٔ چرخه‌ای نقش مهمی در تاریخ اندیشهٔ سیاسی ایفا کرده است، خصوصاً در تاریخ اندیشهٔ انقلاب. اما به هر روی، چون در دیدگاه کلاسیک، صفات و خصوصیات انسانی – فضایل و رذایل – تنها نیروهای حرکت دهنده در چرخهٔ تاریخ سیاسی هستند و چون این نظریه‌های کلاسیک بر این فرض استوار نیستند که هنجار عام معتبری وجود دارد که ضامن نظمی پایدار در حیات سیاسی و اجتماعی باشد، اندیشهٔ سیاسی کلاسیک فاقد عناصر سازندهٔ واژه «انقلاب» است.

واژه «انقلاب» از اواخر قرون وسطا بود که به کار گرفته شد. این واژه در شکل ایستالیایی اش (*rivoluzione*) توسط مورخان دورهٔ رنسانس – گوئیچاردینی، ماکیاولی، ناردی – در توصیف وقایع سیاسی به کار گرفته شد. در نوشته‌های آنان، *rivoluzione* بیانگر وقوع نوعی بی‌نظمی و اختلال سیاسی یا تغییری در حاکمیت بود، بی‌آنکه هیچ نوع دلالتی بر موفقیت، ارزش، مطلوبیت، و خصلت یا هدف چنین اختلال یا تغییری داشته باشد. این واژه واژه‌ای خنثی و صرفاً توصیفی بود و در معنایی مترادف با واژگانی چون *tumulto* (شورش یا آشوب)، *mutazione* (تکه‌تکه کردن)، و *moto* (جنبش) به کار می‌رفت.

اما در جریان قرن شانزدهم واژه انقلاب ریخت و ترکیب خاص خودش را به دست آورد و بدین ترتیب از واژگانی که سابقاً مترادف با آن به کار برده می‌شدند متمایز شد. دلیلش ظهور این واژه در عنوان اثری بود که کوپرنیک در آن نظریه‌اش را

درباره حرکت ستارگان عرضه کرده بود: گردش آسمانی افلاک (۱۵۴۳). واژه‌های revolving و revolution هنوز هم واژه‌هایی فنی در حوزه نجوم و کیهان‌شناسی هستند و بیانگر حرکت مداری سیارات و نسبت زمانی قرار گرفتن آنها نسبت به یکدیگر هستند. در قرن شانزدهم به کارگرفتن واژه‌ای توضیح دهنده حرکات آسمانی برای توصیف حرکات سیاسی در زمین طبیعی بود. اعتقاد گسترده و تقریباً همگانی به احکام نجوم و طالع‌بینی این فرض را ناگزیر می‌کرد که حرکات ستارگان معادل و هم‌تایی در وقایع سیاسی و اجتماعی دارند. انقلاب‌ها بر روی زمین منعکس‌کننده انقلاب‌ها در آسمان بودند.

اما باید این را هم گفت که واژه revolution – چون هم دلالت بر حرکت دارد و هم دلالت بر بازگشت به نقطه عزیمت – خصوصاً واژه مناسبی برای برطرف کردن مشکلاتی بود که اندیشه سیاسی قرون وسطایی قادر به غلبه بر آن مشکلات نبود. فرض اصلی در قرون وسطا این بود که یک الگو وجود دارد که ثبات و دوام نظم اجتماعی را تضمین می‌کند: پادشاهی مبتنی بر جامعه‌ای سامان یافته بر اساس سلسله مراتب. بر هر کشوری باید طبق همین الگو حکومت کرد و اداره‌اش کرد. ناآرامی‌ها و آشوب‌ها نتیجه نقض قانون هستند. اگر حاکم قانون را نقض کند بدل به جبار می‌شود و مخالفت در برابر او مجاز است، و حتی یک وظیفه به شمار می‌آید. اما این فرض گرفتن یک نظم اجتماعی اساساً پایدار، در جهانی که در آن تغییرات بزرگی رخ می‌داد، خصوصاً در اواخر قرون وسطا، به نظر دیگر غیرواقع‌بینانه می‌آمد – تغییرات بزرگی نظیر انباشت ثروت، تمرکز قدرت سیاسی، و آشکال تازه‌ای از سازمان نظامی. اندیشه مسیحی – شاید دقیق‌تر باشد اگر بگوییم میراث یهودی در اندیشه مسیحی – به نوعی تغییر و حرکت در زندگی اجتماعی را به رسمیت شناخته بود؛ اندیشه مسیحی، توالی امپراتوری‌ها و اعصار را مفروض می‌گرفت و امیدها و آرزوهای هزاره‌باورانه که از دوران یواخیم فلوریسی تا دوران اصلاح دینی اندیشه دینی اروپایی را آکنده بود به اندیشه وصول قطعی به مرحله نهایی جانی تازه می‌بخشید. اما پیش از فرا رسیدن این عصر طلایی که موقعیت پیش از هبوط آدم را اعاده می‌کرد، مبارزه‌ای نهایی میان پیروان مسیح و لشکریان دجال در می‌گرفت. پیروزی فقط در صورتی میسر می‌بود که انسان‌ها علیه عادات و قوانین



زشت و پلیدی که دزدانه وارد زندگی اجتماعی شده بودند فوراً به پا می‌خاستند و نهادها را به اشکال قدیمی تر و بهترشان باز می‌گرداندند. بسادگی می‌توان دید چگونه اندیشهٔ انقلاب، که حاوی هر دو عنصر حرکت و بازگشت به آغاز بود، می‌توانست در اندیشهٔ اجتماعی مسیحی پلی باشد برای عبور از تضاد میان مفروض گرفتن یک هنجار عام معتبر و تحوّل به سمت عصر کمال.

اما واژهٔ «انقلاب» در قرن شانزدهم فقط به این دلیل رواج عمومی پیدا نکرد که با قالب اندیشهٔ مسیحی همخوانی داشت، بلکه دلیل دیگری هم داشت، و آن این‌که واژهٔ انقلاب با اندیشه‌های اومانیست‌هایی هم که اندیشه‌های سیاسی کلاسیک را احیا کرده بودند همخوان بود. انگارهٔ انقلاب را می‌شد همچون چارچوبی فراگیر در نظر آورد که با اندیشهٔ چرخه‌ای نویسندگان سیاسی کلاسیک همخوانی داشته باشد. آشکارا یکی از دلایل اصلی استفاده از واژهٔ «انقلاب» در واژگان اندیشهٔ سیاسی انعطاف‌پذیری این واژه بود؛ واژهٔ «انقلاب» قابلیت تداعی چنان تصاویر گوناگونی را داشت که نویسندگانی با عقاید بسیار متفاوت می‌توانستند دربارهٔ توضیح دادن تغییر از آن استفاده کنند. برای درک نقشی که اندیشهٔ انقلاب در زبان سیاست ایفا کرده است بسیار مهم است که به خاطر داشته باشیم که معنای این واژه از صرفاً اشاره داشتن به تغییر حکومت برمی‌گذرد و به اعتقاد به تحوّل سیاسی و چرخه‌ای بنا به مشیّت الهی می‌رسد.

اهمیت بسیار زیاد واژهٔ «انقلاب» در واژگان سیاسی قرن هفدهم پذیرش عمومی پیدا کرد، زمانی که وقایع رخ داده در انگلستان – که ما اکنون انقلاب انگلستان می‌نامیم – نیازمند بحث و ارزیابی بود؛ واژهٔ انقلاب هم برای توصیف و هم برای تفسیر این وقایع به کار گرفته شد. در اعلامیه‌های رسمی که چارلز دوم در آنها دیدگاه‌هایش را در مورد بازگشتش به انگلستان در ۱۶۶۰ برای سخنگوی مجلس عوام، لرد مایور و آلدرمن آو لاندن شرح داده بود از «انقلاب‌های بسیار و شگرفی» که انگلستان پشت سر گذاشته بود سخن به میان آورده است (رجوع کنید به کتاب شانزدهم از تاریخ شورش نوشتهٔ کلارندون). این اشاره‌ای بود صرفاً واقعیت‌مند و تقریباً خنثی به تغییرات حکومتی بسیاری که در بیست سال پیش از آن در انگلستان رخ داده بود، اما دیگران هم از واژهٔ «انقلاب» استفاده می‌کردند به این دلیل که به

نظرشان می‌آمد این واژه حاوی توضیحی است برای علل رخ دادن این تغییرها؛ این اندیشه در خدمت درک روشنتر از نیروهایی بود که مسیر تاریخ را معین می‌کردند. در نظر کلارندون این وقایع نشان می‌دادند که حرکات سیاسی وابسته به حرکات افلاک هستند: «حرکات این بیست سال گذشته... ناشی از تأثیر شوم ستاره‌ای خبیث و پلید بوده است.» هابز این وقایع را گواه صدق نظریهٔ چرخه‌ای علوم سیاسی کلاسیک می‌دانست: «من در این یک انقلاب حرکتی دَوْرانی از قدرت فرمانفرمایانه از دو غاصب تاج و تخت پادشاه مرحوم به پسرش می‌بینم. زیرا قدرت فرمانفرمایانه... از شاه چارلز اول به پارلمان طویل، از آن به رامپ، از رامپ به آلپور کرامول، سپس دوباره از ریچارد کرامول به رامپ، بعد به پارلمان طویل، و بعد به شاه چارلز دوم انتقال یافت، که سال‌های سال قدرت در او مستقر باد.» (هابز، بهیموت، انتهای گفت‌وگوی چهارم).

استیوارت شد، به همین نحو توجیه شده است. تغییری که در ۱۶۸۸ رخ داد انقلاب بود چون نمایندهٔ بازگشت به قانون اساسی قدیمی واقعی انگلستان بود و نتیجتاً چرخه را می‌بست. این واقعیت که وقایع ۱۶۸۸ «انقلاب شکوهمند» خوانده شدند به این معنا نبود که این انقلاب، انقلابی بهتر و واقعی‌تر از انقلاب‌های پیشین است، و نه این معنا که این انقلاب سر آغاز عصری نوین است. صفت ستایشگرانهٔ «شکوهمند» فقط به این منظور به کار برده شد که نشان داده شود اقدام علیه جیمز دوم حاصلی توفیق‌آمیز داشته است. همچنین در نظر لاک، مدافع بزرگ انقلاب ۱۶۸۸، خود این واژه هیچ معنا یا وزن خاصی نداشت. ظاهراً او از عنصر چرخه‌ای آن آگاهی داشته است چون در فصل نوزدهم رسالهٔ دوم دربارهٔ حکومت می‌گوید که «کندی و بی‌میلی مردم برای دست کشیدن از قوانین اساسی قدیمی، در انقلاب‌های بسیاری که این سرزمین، در این عصر و اعصار قبل، به خود دیده است، همچنان ما را به قوهٔ مقننهٔ پادشاه، اعیان و عوام، وفادار نگاه داشته، یا پس از وقفه‌های ناشی از تلاش‌های بی‌ثمر به این قوهٔ مقننه بازگردانده است.» اما قطعه‌ای دیگر در همان فصل نشان می‌دهد که لاک تفاوتی میان انقلاب و شورش نمی‌بیند. البته با دادن «حق حفظ آزادی اولیه» به مردم، در صورتی که اهدافی که مردم به‌خاطرشان «وارد جامعه می‌شوند»

تحریف شوند، لاک بنیانی محکم و گسترده به حق مخالفت داد که در خدمت توجیه عمل انقلابی در نیمهٔ دوم قرن هجدهم قرار گرفت.

بی تردید، وقایع رخ داده در انگلستان – اعدام پادشاه، سر برآوردن یک جبار، سرنگونی یک پادشاه به دست دامادش – تحرک زیادی به اندیشهٔ سیاسی بخشید. اما وقایع دیگری هم بودند – از جمله تقسیم هلند، شورش کاتالان‌ها، شورش در پرتغال – که توجه‌ها را جلب مسئلهٔ تغییر سیاسی کرد. همهٔ این وقایع با هم ترکیب شدند تا «انقلاب» را کلمه‌ای باب روز کنند؛ این را می‌توان از میزان تکرار این واژه در عناوین آثار تاریخی استنتاج کرد. این را که بسیاری از تاریخ‌نویسان محبوب و مورد اقبال عمدتاً به این دلیل این واژه را به کار می‌بردند که واژه‌ای مورد پسند مردم و باب روز بود از این واقعیت هم قابل استنتاج است که هیچ معنای مشخص و ممتازی به این واژه نسبت نمی‌دادند. یکی از نویسندگانی که کتاب‌های تاریخ متعددی در مورد انقلاب نوشت آبه ر. آ. دو ورتو (۱۷۳۵-۱۶۵۵) بود؛ او در مقدمهٔ *انقلاب‌های پرتغال* توضیح سطحی و سبکی در این مورد می‌دهد که چرا در چاپ ۱۷۲۲ این کتاب عنوان اثر از *توطئه* به *انقلاب* تغییر یافته است. می‌گوید علتش این بوده است که وقایع قبلی و بعدی را هم به آن افزوده است: «به دلیل افزودن وقایع مربوطه بوده است که عنوان انقلاب را جایگزین توطئه کرده‌ام.» همین نوع استفادهٔ بی‌فکرانه از این واژه را می‌توان در عنوانی هم دید که دوپور-دوترتر به اثر هشتم جلدی‌اش داد که در آن مجموعه‌ای از حکایات و گزارش‌های تاریخی را گرد آورده بود. او اثرش را *تاریخ توطئه‌ها، دسیسه‌ها، و انقلاب‌های مشهور از دوران باستان تا دوران مُدرن* (۱۷۵۴-۱۷۶۰) نامید. اگر این نویسندگان به تفاوتی میان توطئه، شورش، و انقلاب قائل بودند، آن تفاوت فقط همین بود که توطئه‌ها و شورش‌ها شکست می‌خورند، حال آن‌که انقلاب‌ها واقعاً تغییراتی در حکومت پدید می‌آورند.

از سوی دیگر، خصلت ویژه و ممتاز این انگاره، به دلیل معانی ضمنی چرخه‌ای‌اش، برای نویسندگان سیاسی جدی، آشکار و بدیهی بود. کافی است فقط به *رساله‌ای دربارهٔ قانون اساسی و حکومت کشور روم*، نوشتهٔ والتر مویل اشاره کنیم. مویل از «انقلاب بزرگ» سخن به میان می‌آورد، انقلابی که در روم رخ داد: «پادشاهی به آریستوکراسی منحل شد، و آریستوکراسی به دموکراسی، و دموکراسی نیز جایش

را به پادشاهی داد.» مویل در ضمن می‌گوید این تغییرات آن‌گونه که پولوبیوس می‌گفت «ناشی از دلایل اخلاقی نظیر شرور و فساد نبودند»، بلکه «ناشی از تغییر یگانه بنیاد واقعی قدرت، یعنی مالکیت و دارایی بودند.» مویل تحت تأثیر وقایع انگلستان علاقه‌مند شد که راه‌های گریز از چرخه بی‌پایان انقلاب‌ها را پیدا کند، و با تمرکز بر این سؤال که چگونه می‌توان از انقلاب‌ها پرهیز کرد طلیعه‌دار دل‌مشغولی‌های فکری بعدی شد. اما این علاقه، او – و برخی دیگر از انگلیسی‌های معاصرش – را در جهان عصر روشنگری ممتاز و منحصر به فرد کرد، چون دیدگاه معمول‌تر در آن زمان این بود که این چرخه را نمی‌توان متوقف کرد.

هیوم اعلام کرد که یکی از قوانین سیاست این است که «هر حکومتی ضرورتاً عمرش به پایان می‌آید و مرگ در عرصه سیاست مانند عرصه طبیعت اجتناب‌ناپذیر است.» (آثار فلسفی، جلد سوم، صفحه ۵۱)، «آیا حکومت بریتانیا به سمت سلطنت مطلقه خواهد رفت یا به سمت جمهوری». بر همین وجه، بسیاری از «فلسوفان» هم عنصر چرخه‌ای را در واژه «انقلاب» می‌پذیرفتند و به امکان گریز از آن باوری نداشتند. دالامبر می‌گوید: «این‌که امپراتوری‌ها هم مثل انسان‌ها رشد می‌کنند، تباه می‌شوند، و می‌میرند، انقلابی ضروری در تاریخ همه دولت‌ها و کشورهاست.» (در «ستایش جناب رئیس، آقای مونتسکیو») مونتسکیو هم همین عدم تداوم را در همه عرصه‌های زندگی بشری می‌دید: «هر ده سال یک بار انقلاب‌هایی رخ می‌دهد که ثروتمندان را به ورطه فقر می‌کشاند و فقیران را با پروازی سریع به ثروت وافر می‌رساند.» (نامه‌های ایرانی). انقلاب به دلیل عنصر چرخه‌ای‌اش با شکاکیت «فلسوفان» که دل‌بسته قدرت و قوت انسان‌ها بودند سازگاری داشت.

اما واژه «انقلاب» (revolution) کاربردهای بسیاری در زبان «فلسوفان» داشت؛ آنها از این مفهوم بی‌هیچ معنای ضمنی چرخه‌ای هم استفاده می‌کردند. در این موارد، آنها هم مانند مورخان مورد اقبال عامه، که بیشتر ذکرشان رفت، انقلاب را واژه توصیفی خنثایی تلقی می‌کردند که بیانگر تغییر مهمی در حکومت است. این مطلب را خصوصاً دیدرو در مقاله «انقلاب» در *دایرةالمعارف* واضح‌تر از همه بیان می‌کند. او می‌نویسد: «انقلاب در حوزه سیاست... به معنای تغییر مهمی در حکومت یک کشور است.» علاوه بر این، معنای این واژه به تغییرات مهم دیگر در نهادهای بشری

بسط داده می‌شد. کافی است نگاهی بیندازیم به کتاب بیست و هشتم *روح القوانین*، که در آن مونتسکیو تکوین و تحوّل رویّه قضایی در فرانسه را تجزیه و تحلیل می‌کند؛ در فصل سی و ششم این کتاب از واژه «انقلاب» برای مشخص کردن تغییری بنیادین در حکومت سیاسی فرانسه استفاده می‌شود؛ در فصل سی و نهم همین کتاب انقلاب فقط تغییری بزرگ در مدیریت قوانین معنی می‌دهد. هر تحوّل که سبب تغییر مسیر تاریخ می‌شد انقلاب خوانده می‌شد. مثلاً گیبون در *انحطاط و سقوط امپراتوری روم* (خصوصاً فصل ۴۶) انقلاب را به همین معنا به کار برده است. آبه رنال هم در *تاریخ فلسفی و سیاسی مؤسسات و تجارت اروپایی‌ها در دو هند* (۱۷۸۱) این واژه را به همین معنا به کار برده است. رنال در آغاز جلد اول این اثر از «انقلاب در تجارت» سخن به میان می‌آورد، که کشف «دنیای جدید» را علت آن می‌داند و مطالعه دقیق این قطعه و قطعات بعدی نشان می‌دهد که — برخلاف آنچه غالباً تصریح شده است — منظور او اشاره به انقلاب آمریکا و پیامدهای احتمالی آن نبوده است، بلکه تکوین و تحوّل آهسته و تدریجی گسترده دامن را در ذهن داشته است که در طول سه قرن به وقوع پیوسته بود. در رساله «ظهور هنرها و علوم» دیوید هیوم هم عبارت «انقلاب‌های داخلی و تدریجی دولت» بیانگر معنایی خنثی و بسیار عمومی است.

اما «فلسوفان» — علی‌الخصوص رهبران‌شان، مثلاً روسو و ولتر — سهم خاصی در تکوین و تحوّل اندیشه انقلاب داشتند، و این جنبه تازه این انگاره احتمالاً بر نحوه استفاده گیبون از آن تأثیر داشته است. علی‌رغم شکاکیت و بدبینی «فلسوفان» در برخی موارد، آنان به پیشرفت و علی‌الخصوص به سهم و نقش قاطع و تعیین‌کننده عصر خود و شخص خودشان در پیشرفت بشریت معتقد بودند. تورگو می‌نویسد: «پدیده‌های طبیعت در حلقه انقلاب‌هایی که همیشه یکسانند محصورند، حال آن‌که بشر می‌تواند حلقه طبیعت را بشکند. در ایام اخیر، پیشرفت محرز و مقاومت‌ناپذیر شده است.» (گفتار در باب پیشرفت‌های متوالی روح بشری). «فلسوفان» جداً معتقد بودند که کشف‌های بزرگ درباره قوانین طبیعت که در قرن پیش رخ داده بود با کشف قوانین نظم اجتماعی دنبال خواهد شد و بزودی برقرار کردن جهانی پر از صلح و آرامش و شکوفایی میسر خواهد گشت. این اعتقادی

عمومی و رایج بود که دوران تغییرات بزرگ در حال فرارسیدن است. برخی به وقایع آینده با ترس و هراس می‌نگریستند. مثلاً روسو در *امیل* می‌نویسد: «در حال رسیدن به بحران و قرن انقلاب‌ها هستیم؛ چه کسی می‌تواند بگوید که در آن زمان چه بر سرمان خواهد آمد؟» ولتر، همنوا با اکثر «فیلسوفان»، خوشبینانه‌تر می‌گفت: «هر آنچه می‌بینم بذر انقلابی را می‌باشد که قطعاً فرا خواهد رسید، هرچند من این بخت را نخواهم داشت که شاهدش باشم. فرانسوی‌ها همه چیز را دیر کشف می‌کنند، اما سرانجام این آنهاست که کشف می‌کنند. عصر روشنگری تدریجاً چنان گسترده شده است که در نخستین فرصت مناسب به کمالِ روشنایی‌اش خواهد رسید، و آن‌گاه غوغایی زیبا به پا خواهد شد. جوانان خوشبختند: آنها چیزهای بزرگی را به چشم خود خواهند دید» (نامه به فرانسواژان دو شاتلو، به تاریخ ۷ دسامبر ۱۷۷۲). چون این انقلاب متضمن رویکرد فکری تازه‌ای بود، حوزه‌های مختلف تلاش فکری همگی بخشی از این جنبش انقلابی بزرگ بودند و نویسندگان سخن از انقلاب در هنرها، در علوم، یا در آناتومی به میان می‌آوردند. و باز در اینجا با بسط انگاره انقلاب مواجه هستیم که دانشوران قرن نوزدهم درباره‌اش بسیار سخن راندند و دست به پژوهش‌های گسترده زدند.

تغییراتی که می‌بایستی در نتیجه انقلاب بزرگ ذهن بشر پدید آید و «فیلسوفان» قهرمانان آن بودند، سرانجام جهان را از خرافات و از رقابت جاه‌طلبانه رها می‌کرد و عقل را بر تخت سلطنت می‌نشاند. جهان پس از آن طبق اصول عقلانی واقعی سامان داده می‌شد و مرحله‌نهایی تاریخ فرامی‌رسید. این آغاز جهان تازه به آغاز انقلابی تازه در ستارگان تشبیه می‌شد. تردیدی نمی‌توان داشت که معانی تلویحی نجومی واژه «انقلاب» (revolution) در اذهان عده زیادی که انتظار داشتند به دنبال عصر روشنگری انقلابی فرا برسد که آغازگر عصری تازه و نهایی باشد، تأثیر خاص خود را داشت.

در نظر نسل‌های بعدی عصر تازه‌ای، که البته عصر نهایی نبود، با انقلاب آمریکا آغاز شد. اما این نظر رهبران این جنبش در زمان آغاز آن نبود. آنها به جد معتقد بودند که از خودشان در برابر توطئه حاکمان بریتانیایی برای برقرار کردن رژیمی جبارانه در «مهاجرنشین‌ها» دفاع می‌کنند و عملشان صرفاً بر طبق حق مقاومتی است که لاک

صورتبندی کرده بود. مهاجرنشینان آمریکایی دغدغه بازگرداندن بنیاد کهنِ درستِ حکومت را داشتند. گاه به گاه به واژه «انقلاب» در متون این آمریکایی‌ها برمی‌خوریم، مثلاً در یادداشتی از ویلیام اسمیت به تاریخ نهم ژوئن ۱۷۷۶؛ او می‌ترسد که «انقلابی که از آن سخن می‌رود منجر به شعله‌ور شدن آتش جنگ داخلی شود». عملاً، در سال‌های نخست مبارزه، واژه «انقلاب» بندرت در مورد «جنگ استقلال» به کار می‌رفت؛ تداول این واژه و استفاده زیاد از آن مربوط به دهه ۱۷۸۰ است، یعنی زمانی که تاماس پین با شنیدن این خبر که قرار است با سمت «تاریخ‌نگار» به اروپا اعزام شود، طرحی برای نوشتن «تاریخ انقلاب آمریکا» ریخت (اکتبر ۱۷۸۳)، و زمانی که ریچارد پرایس *ملاحظات درباره انقلاب آمریکا* (۱۷۸۴) را منتشر کرد، و دیوید رمزی *تاریخ انقلاب کارولینای جنوبی* (۱۷۸۵) و *تاریخ انقلاب آمریکا* (۱۷۸۹) را نوشت. در آن زمان دیگر استقلال به دست آمده بود. روشن شده بود که در نتیجه به دست آمدن استقلال دیگر قدرت‌های تجاری نمی‌توانند نظام انحصاری تجارت خود را بر مهاجرنشین‌ها تحمیل کنند و قانون اساسی جمهوری خواهانه می‌تواند نظام حکومتی معقولی را خلق کند. بنابراین، انقلاب به معنای تغییری دراز دامن رخ داده بود. پیامدهای کامل این تغییر و نیز نقش راهگشای وقایع رخ داده در قاره آمریکا تازه زمانی بدرستی ادراک شد که این جنبش با انقلاب فرانسه در اروپا ادامه پیدا کرد.

## II. از انقلاب فرانسه تا نظریه انقلاب مارکس

با انقلاب فرانسه اندیشه انقلاب شکل تعریف شده بسیار دقیق‌تری به خود گرفت و جایگاهی محوری در اندیشه سیاسی پیدا کرد. علاقه به ربط دادن اندیشه انقلاب به یک حرکت چرخه‌ای تاریخی کاهش یافت – هرچند چنان‌که خواهیم دید بکلی از میان نرفت. مهمترین تحول تازه‌ای که انقلاب فرانسه به بار آورد ترکیب دو انگاره در یک مفهوم بود، دو انگاره‌ای که سابقاً در کنار هم موجود بودند: انگاره انقلاب همچون تغییراتی در حکومت؛ و انگاره انقلاب همچون سرآغاز استقرار یک نظم اجتماعی تازه و مرحله‌ای تازه در تاریخ جهان. در همان سال ۱۷۹۳، زمانی که جنبش انقلابی هنوز در اوج خود بود، گُندورسه می‌گفت که بسط تغییر سیاسی به

حوزه‌های گسترده‌تر، خصلت ویژه فرانسه است: «در فرانسه، انقلاب شامل حال کل اقتصاد جامعه شد، همه روابط اجتماعی را تغییر داد، و راه خود را تا به دورترین حلقه‌های زنجیره سیاسی گشود، حتی تا به افرادی که در صلح و آرامش، با سرمایه شخصی خود یا حاصل کارشان، می‌زیستند و دلیلی نداشت در امور عمومی مشارکت کنند - نه از جهت عقیدتی، نه از جهت اشتغال یا رفتن به دنبال ثروت، و نه از جهت قدرت یا شهرت.» (کُندورسه، طرح کلی تابلویی تاریخی از پیشرفت روح انسانی، دوران نهم). در انگاره انقلابی که در این دوران پرورانده شد تغییر سیاسی - برانداختن حکومت موجود - عاملی تعیین‌کننده بود. یعنی انقلاب می‌بایستی در نهایت منجر به یک واقعه شگرف خشن شود: در نظر معاصران، سقوط باستیل همین واقعه تعیین‌کننده بود. زمانی که چارلز جیمز فاکس خبر این واقعه را شنید در نامه‌ای به ریچارد فیتزپاتریک در سی‌ام ژوئیه ۱۷۸۹ نوشت: «آری، بزرگ‌ترین واقعه در تاریخ جهان، آری، بهترین واقعه.» و باید این را هم گفت که در نظر فرانسویان همچنان سقوط باستیل معادل خود انقلاب فرانسه است. در قرن نوزدهم مبارزه حیاتی و حاد برای معین کردن نتیجه انقلاب معمولاً در پایتخت رخ می‌داد؛ مبارزان انقلابی مسلح به تفنگ بودند و با برپا کردن سریع باریکادها و حمله از این باریکادها به مرکز شهر، نیروهای نظامی را شکست می‌دادند. نقاشی مشهور دلاکروا، آزادی پیشاپیش مردم، نمونه کامل انقلاب‌های شهروندان در نیمه نخست قرن نوزدهم بود. اما سقوط باستیل معنایی بیش از برانداختن حکومت داشت؛ این واقعه به معنای آغاز عصری تازه تلقی شد و همه را از این جهت و ادار به موضع‌گیری کرد. آنهایی که به انقلاب خوشامد می‌گفتند بسیار بودند. قبلاً گفتیم که فاکس چگونه و با چه شور و شوقی از خبر سقوط باستیل ابراز شادمانی کرد. ریچارد پرایس، مدافع بریتانیایی انقلاب آمریکا، در خطابه‌ای در سپتامبر ۱۷۸۹ اعلام کرد: «پس از سهیم شدن در سود یک انقلاب، من از این‌که شاهد عینی دو انقلاب دیگر، هر دو شکوهمند، باشم محروم ماندم.» و هگل به شنیدن اخبار وقایع فرانسه در دوک نشین کوچک آلمان جنوبی که حکومتی استبدادی داشت سخن از «طلوع شکوهمند» به میان آورد. اجماع میان تحصیلکردگان این بود که انقلاب نماینده گامی به پیش در حرکت بشریت است. کُندورسه فصیح‌ترین سخنگوی اهداف انقلاب بود. «امید ما به



شرایط نوع بشر در آینده را می‌توان تحت سه عنوان خلاصه کرد: الغای نابرابری میان ملت‌ها، پیش بردن برابری در میان آحاد هر ملت، و کمال‌یابی واقعی نوع بشر. (همان، دوران دهم). پیشرفت، دموکراسی، و جمهوری صفات اندیشه انقلاب شدند؛ اندیشه انقلاب مشحون از مفاهیم مثبت بود.

با این همه، یک مسئله با واقعه بسیار ستایش شده انقلاب فرانسه، خصوصاً سقوط باستیل، عجین ماند. این عمل با خشونت و نقض قانون همراه بود، و از زمان انقلاب فرانسه خشونت نیز بخشی جدایی‌ناپذیر از مفهوم انقلاب شد. در آغاز، دلمشغولی به خشونت که با «پیروزی مردم» همراه بود زیاد نبود، چون طغیان علیه استبداد به نظر عادلانه می‌آمد و می‌شد آن را با آموزه «حق مخالفت» توجیه کرد، حق مخالفتی که جان لاک و پیروانش برای آن بنیان نظری گسترده‌ای تدارک دیده بودند. در ۱۸۰۴، زمانی که وقایع در فرانسه از مرز دفاع از خود در برابر استبداد خودسرانه بسی فراتر رفته بود، باز شیلر در *ویلهم تل*، با استدلال‌هایی که بیشتر به گذشته مربوط می‌شد تا به آینده، به دفاع از حق انقلاب پرداخت. در دفاع او از خشونت از عنصر چرخه‌ای بازگشت به آغاز، قدرت ستارگان، حقوق طبیعی، و آموزه قرون وسطایی مخالفت در برابر جباریت استفاده شده بود:

نه، قدرت سرکوب و ستم را هم حد و مرزی هست؛  
 زیرا آن‌گاه که قربانی‌اش در هیچ کجا گوش شنوایی نیابد،  
 و آن‌گاه که دیگر تاب تحمل این ستم را نداشته باشد،  
 با شهادتی امیدوارانه رو به سوی آسمان می‌کند،  
 و حقوق همیشگی‌اش را از آسمان به چنگ می‌آورد،  
 حقوقی نقض‌ناپذیر، آویخته بر آن فراز،  
 نقض‌ناپذیر همچون خود ستارگان.  
 آن‌گاه وضع نخستین طبیعی بار دیگر باز می‌گردد،  
 زمانی که انسان پنجه در پنجه همنوعانش می‌اندازد؛  
 و سرانجام، زمانی که هیچ چاره دیگری نمی‌ماند،  
 جراحی بی‌رحمانه شمشیر است که باید دردهایش را علاج کند.